مسئلهوحي

وحيحقائق ومعاني است كه بصورت الفاظ ودر قالب كلمات بدون سابقه وفكر بتو
مختلف است .

گروهي از فلاسفهاسلامي گويند كه چون بر نفس نبي افاضه معني عقلي گردد در
ميشنود .

واهل ظواهر شرع راعقيده اين است كه فرشته آسماني كه جبرئيل است ومامور به
قرائت ميكند پس بامر خدايتعالي بر نبيفرود آمده آن جمله را بر او ميخواند .

جماعتي از حكمايمتالهين جمع بين اين هر دو قول كرده گويند چنانكه در عالم طب
كه در لسان شرع بجبرئيل تعبيرشده و نفس مقدس نبي معاني حقيقيه راازآن نامو
ميشود پس از آن در حس ظاهر متجسد ميگردد و در هوايمجاور او جلوه مينمايد

و ادراك حقائق درسائرين بعكس اين است يعني معاني اول در حس ظاهر و پس از
وحي نزول ملك جسماني بودي كه بدون تلقيروحاني بانبي در خارج سخن گفتي ه
دست ندادي چه مسلم است كه رسول اكرم صلي الله عليه و آله وسلم را در حين و
ودثروني ميگفت و چون اين آيات و كلمات منسوب بحق واز طرف اوست دست ب

((انانحن نزلنا الذكر و انا له لحافزون)) و ((لا يا تيه الباطل من بين يديه و لا من

مصطفي را وعده كردانعام حق گر بميري تونميرد آن سبق

من كتاب معجزت راحافظم بيش و كم كن راز قرآن رافضم

كس نتا بد بيش وكمكردن دراو توبه از من حافظي ديگر مجو

رونقت را وزروزافزون كنم نام تو بر ز و بر نقره نهم

****

اما اهلبها را عقيده اي مخصوص مستقلي در اين گونه مسائل و امور نيست و جهتاً

كلام مرتبنگرديده فلذا گاهي كه مبلغين به امثال اين مسائل برخورده بر وفق ذوق
درست انگاشته اند .

و گذشته از مباديعاليه كه به سبب قلت بضاعت علمي در آن بساط وارد نشده در مـ
در كتب و رسائل خود پاره اياز مباني جزئيه و استدلا لات اين قوم را بر اساسي نئ
نظر كن در مناظر ةبهائي بامرحوم شيخ الاسلام قفقازي آنجا كه دوام هر شريعترا بـ
هنود را كه قرونمتواليه است كه بر پا وبرجاست وحال آنكه كيش بت پرستي بديهـ
كه بر نهج شرايع الهي تاسيس شده))!امادر مقابل اين جواب ابو الفضل گلپايگاني ـ
جميعآن شرايط از طرف خدا وضع شده و واضعين اوليه همه برگزيدگان از طرف ـ
گشته .

و عجبدر اين است كه اين هر دو قول با وجود تباين از نظر عبد البهاء گذشته و به
مذهب است با يكديگر، سيد باب در بيان و ديگر مولفات خود شيعة اثني عشريه را
علي طالب عليه و اولاده السلام راجزو

هالكين

دانسته و به خلاف وي بهاء الله را شيعه را همه جا با كلمة شنيعهمرادف كرده و آنا
بيت طهارت دادند و خلفاي ثلاثه را غاصبين حقوق دانستند و معاصي اولينو آخرير
به اتكاء اقوال بهاء اهل سنت و جماعت را برشيعيان علي و آلش برتري نهاده . و خـ
بسيار و تكليف محققين معتقد از اين ملت كه حسب المسلكبايد گفته هاي رؤسا را
بهاء الله ميگويد به دشمن و دوست محبت داشته باشيد و در جاي ديگر ((درلوح ا
احمد يكي از الواح مهمه بها الله و كمتر بهائيمعتقد يافت ميشود كه لوح احمد را از
تلاوت كند اجر صد شهيد و عبادت ثقلين را به رايگان برده استچنان كه گويد ((قد

الغرض مقصود ماتحقيق در مقام وحي و هم كتاب آن بود چون آن جمله دانسته شـ
مورث انقلاب حال و ده شرط در نفس گرددنمي داند .

بل آنگونه كلمات راواردات قلبيه مظاهر ظهور ميشمارند و مقام وحي را نزول آيات
دانشمندان اسلام از فرقة متكلمينو حكما كه از طرق علمي معتقد خود را راجع به و

ادراكاتي يا از جهتحس است يا از طرف وهم يا از راه خيال و يا ز طريق عقل بنابر
مقدسه بايد داراي سه قوة احساس وتخيل و تعقل باشند .

كمال قوة احساس درنفس نبي بدين گونه است كه در هيولي و مادة عالم تاثير ميكـ

و حكما بر درستياين مطلب بدين گونه استدلال كرده اند كه علم بر دو قسم است

فعلي

و

انفعالي

عالم انفعالي بعد از تحصيل صور اشياء حاصل ميشود يعنيبايد معلومي باشد تا عل

اما علمفعلي آن است كه بر معلوم مقدم چون صورتيكه مهندس ويا مخترع در ذهن
ذهن علت وجود خارجي شود بدينمعني كه صرف علم در تحقيق معلوم معلوم كافي
محفوظ است اما همين كه تصور سقوط بدو راه نيافت و قوتگرفت خواهد افتاد ي
امراضعصبي را از طريق القاء صحت به نفس مريض معالجه ميكردند .

ونيز تنويممقناطيسي كه فرنگيانش (هيپنوتيزم) گويند از جمله كمال قوه احساسا
بدنش را خسته كرده اند پس از آنبالقاء صحت در طرف كه : سالم شو ، صحيح باش

بنا براين عجبنباشد كسي نفوس قدسيه و هياكل الهيه بدون استعداداز وسائط طبي
معينبيرون آرند و عصا را ثعبان مبين كنند .

اما كمال قوة تعقل آنست كه نفس نبي بواسطة صفاء كاملي كه دراوست قادر باشد
اشياء را كما عليها كشف نمايد و دليل بر اين مطلب آنست كه خداوند بي چوننفوس
فرموده چنانكه ديدهميشود كه بعضي از نفوس در اكثر از مطالب علميه محتاج به
را تحمل كردند و در مدت قليلي بهدرجة نبوغ رسيدند .

و گروهي ديگر اغبيا هستند كه هر چه تحصيل معارف و كمال كنند به واسطةنقصا
مختلفه از شدتو ضعف فكر و حدس و اقفند و چون در طرف نقصان فطرت خلقي
نتوانند آنان را با حقائق آشنا كردنتواند بود كه در طرف كمال نفسي پيدا شود كه ب
يابد و حقائقي كشف كند كه دست عالمي بدان نرسيدهباشد .

((نگار من كه بهمكتب نرفت و خطننوشت به غمزة مسئلهآموز صد مدرس ش

اماكمال قوه متخليه چنان است كه در عالم ظاهر جهان غيب را مشاهده كنند و صو
هورقليا استماع كندو فرشتة حامل وحي را ببيند و كلام الهي را از او بشنود چنانك

و دليل بر ضد اينمطلب حقيقت مناماتست خواب در حقيقت ركودحواس ظاهره اس
توجه درك حقائق اشياء ميكند گاهي حقيقترا چنانكه هست ميبيند چونانكه مشاهد
اين قبيل از خوابها را رؤيايصادقانه گويند و هر چه نفس صافي تر باشد رؤياي صا
در مييابد نظير اينكه مال رابصورت مار ودشمن را بصورت سگ ميبينيد اين قسم ا
متوجه بعالم معنينشده بلكه در بيداري صوري ديده كه در خواب آنرا غير مرتب تركي

وخلاصه القول معلومشد كه قوه مخيله حقائق را در صور ومقدار ومعاني را در الفا
بخواب نرود مشاهده حقائق را در پرده مقداروصورت نكند اما نفوس قدسيه نظر ب
ملكوتيه را در عالم هور قليا ومثال درك كنند بلكه در بيداريمشاهده ملك موجي وا
سنخ مجردات ومقامش جبروتوعالم عقول است در عالم ملكوت وهور قليا با ششم
شديم گوئيم كهدر انبيا ونفوس كامله بشر قوه توهم بغايت ضعيف بود .

حكمايمشائين شيخ الرئيس ابوعلي سينا وهم را قوه مستقل دانسته ولي استقلالي

كاتب الواح

رجوع بمطلب:((چون شغل کتابت بمن واگذار گشت با نهايت دلگرمي مشغول بانج
وبيشتر ازاوقات عرايض احبا را که بر روي يکديگر بتر تيب در نزد خودگذاشته يك
نوشته ها را احباب عزيز ميدارندو((خط نزولي))ميگويند!.چون مقداري ازآن هاج
مضايش رسانده ماموران ارسال مکاتيب به اطراف بفرستند.وچون تمام اوراق و م
مسافر خانه بيکي از خانه هاي نزديکان خود و با لا خره در سراي منورخانم دختر
در آنجا بودم).

آن ايام عبدالبهاءاز طرف دولت انگليس باخذ نشان و لقب سري نامزد شده بود و آ
در حضور وجوه اهالي بلد آن نشانرا تسليم به او کردند !.

بهائيان عکا و حيفاوطرزمعا مله عبدالبهاباآنها در عکاوحيفاقريب پنجاه خانواربهائ
کرديم بر دو دسته اند اتباع عبدالبهاءکه خويش را بهائي ثابت !ميخوانند، و پيروان
بيرون از اندازه تصور نقار و کدورت است.

عبد البهاء بيشتردر مجامع احباء گزارش صدماتي که بر او و امر بهايي از برادرانش
ميساخت وحتي الامکان ميل نداشتکه احباب لقاي برادر را ببينند تاچه رسد که با ا
ناقضين ملاقات بکند و ازصراط امر منحرف نشود)) !

ودر حقيقت چنان بودو نميدانم چه تاثيري بيانات محمد علي افندي و اتباعش داش
ميگفت ((هرچند مزاج آدمي در کمال صحت و عين سلامت باشد ولي چون سم اس
اگر ايمان را نبرد انسان را مخمودخواهد کرد)) .

بناء عليهذا احبايثابت نه آنکه با پيروان محمد علي افندي آميزش نداشتند بلکه مج
با محمد علي افنديتصادفميکردند از بي حرمتي واسائه ادب خود داري نداشتند رو
آمد شوقي گفت وقتي ميرزا جلال ((دامادعبدالبهاء)) با چند نفر از جوانان در صح
او رفته بناي بي حرمتي را گذاشتند حتي دست ببرشال اوبردند و فحاشي آغاز کرد
تربيت جمال مبارك)) بهاء؟؟؟

حتي بعد از آنکهعبدالبهاء بدرود زندگاني گفت و با آن تفصيل که شايد شنيده باشي
چون ميرزا محمد علي و کسانشخواستند در محافل تذکر حاضر شده خود را شريك
گفتند ما نميتوانيم شما را ببينيم پسبهتر است قدم در اين خانه ننهيد عرض خود م

وخود عبدالبهاء نيزاز مواجه وملاقات محمد علي افندي احتراز داشت واگر گاهي ت

عبدالبهاء حکاياتغريب وعجيب نسبت بمحمد علي افندي ميداد که اگر آنجمله ذکر
لطيفه نيست ميپردازم وآن اينحکليت است که شبي عبدالبهاء براي جمعي از مسافر

((در عکا قصابي بودترك وشاگردي داشت امرد وخوش صورت موسوم به غالب ،اف
که نام پسر بود ميرزا محمد علي بر قطعهکاغذي اين آيه را نوشت ((ان ينصرکم الل
پرسيدم ،اين را که نوشته استجواب داد محمد علي افندي گفتم ميتواني معنيش ر
غالبي نيست قصاب که مغلوب محبت غالب بودومعني کلمه لاغالب لکم را دريافت
وقطعه را پائين آورده بر زمين ميزد وبترکي ميگفت ((بيزيم غالبميز گيديور))!

الغرضعبدالبهاءراضي نبود که بهائيان ثابت !کسي با محمد علي وپيروانش ملاقات

بود که قابلآمرزش نبود فلذا در عکا وحيفا احباب براي ضديت ومعاندت با يكديگر
پيشي جسته خصم خود را بملاقاتوتمايل به ناقضين پيروان محمد علي افندي متهـ
كدام يك نهاني با محمد افندي رابطه دارندعيون وجواسيسي معين شده بود كه كا

****

جماعتي از بهائيانكه در عكا وحيفا هستند از جهت اعتقاد وعلاقه ببهائيت مشابهتي
دارند ونسبت باين امر در خورايمان واعتقاد خود با قلم وقدم ودم ودرم حتي الامـ
هستند ومطلع وواقف بر مجاري امور تعلق تامي بامربهائي ندارند وبها وعبدالبهاء ر
واعتقاد بودند چندانكه كمتر بهائي در عكا پيدا ميشود كه در مدت حياتشاقلاً يكي

احكام واوامري راكه بموجب كتاب اقدس اهل بها بدان مامورند بهائيان حيفا وعكا
پيشرفت مقاصد بها وعبدالبهاءنمي كردند عبدالبهاء چندان خوشنودي خاطر از آنها
مينمود واز ابتلائات خود در بين آن گروهسخنها ميگفت بطوري كه مرا رقت قلب د

روزي بر سبيل شكايتبراي من حكايت كرد كه ((باندازه اداره امر در اينجا مشكلاسـ
بطرف ذيحق دهم،آن ديگري يك راست راه قصر را پيش ميگيرد (يعني بطرف محمـ

روزي با روحي افندي،نوه عبدالبهاء كه قبلاً شرح ملاقاتمرا در بيروت با او دادم در
ميبرديم كه بهائيان عكا وحيفاچون شب وروز در محضر مباركند وبلاواسطه از زبار
آنكه ضعف ايمان واعتقادايشان ونقص عواطفواحساساتشان بر هر كسي معلوم اسـ
گرفت وحضرت خانم (همشيره عبدالبهاء)وجواب دندان شكني باو دادنديعني فرمـ

هر چه در احوالطائفين ومنتسبين بيشتر دقت ميكردم بر تعجب من ميافزود كه يا
واقع شده ونفوس مختلفه ديدهومواعظ ونصايح بسيار بگوش خود از رؤسا شنيد
مدارس بيروت مبادي علوم را سطحاً وزبان انگليسيرا مختصر اً آموخته بودند ساير
ووسائل تحصيل كتب علمي وادبي واخلاقي از هر جهت فراهم بودباز اوقات عزيز

مطالعهدر احوال بهائيان عكا وحيفا

بهائيان عكا وحيفاكه اكثر فرزندان مهاجراني هستند كه يا با بها بدانجا سرگون شد
بسادگي مردمان عامي نبودندوشغل روزانه شان جز آنها كه مواظب خدمت عبدالبهـ

عبدالبهاء چهارداماد داشت اول ميرزا هادي پدر شوقي افندي بود كه بزرگترين دخـ
ميرزا هادي را نسبت نزديكي باسيد باب نيست چه پدر ميرزا هادي سيد حسين فرز
آنكه ادعا كند ،بزني گرفت ولي زوجه اي كه سيدبعد از اظهار بابيت براي خود اختيـ
چند سال پيش در طهران در قيد حيات بود .

در هر صورت سيدابوالقاسم جد اعلاي شوقي افندي نسبتش با سيد باب از اين راه
چراغ سالي چهل تومان وظيفهداشته!

داماد دومعبدالبهاء ميرزا محسن افنان بود كه از جهت سن ومعلومات ونسب بر مير
.

وميرزا محسن بعد از عبدالبهاء چنادن از شوقي افندي خشنود نبود وگاهي اظهاري
اقاويل را نميشنيد ضمناًميرزا محسن هم در اين جوش وخروش از بين رفت وافكا

داماد سوم عبدالبهاءميرزا جلال است كه پدرش سيد حسن اصفهاني را در اصفهان
ملقب گشت !

چهارمين داماد آقا،احمد يزدي قنسول پور تسعيد بود كه كوچكترين دختران عبدالب
محسن بود كه خط شكسته رانسبتاً بد نمينوشت ومابقي ديگر مردماني عامي بيخب
ثروتي اندوخته وضياع وعقاري بهمزدهمعذالك جميع مخازجشان حتي مصارف تح
بعنوان ((حقوق الله))بعكا ميفرستادند ودر واقع زندگيراحتي داشتند واگر غايت ز
وخوشبخت بودند وبا وجود اين خضوع تام به عبدالبهاء نداشتند واطاعت كامل از

شبي در محضرعبدالبهاء جمعي از مسافر ومجاور نشسته بودند ميرزا جلال هم با
از عبدالبهاء كدورتي در دل داردوهمچنانكه عبدالبهاء مشغول بسخن گفتن بود وعم
واز نفس عمل معلوم ميشد كه دل تنگي دارد كهبراي تشفي خاطر اين كار را ميكند

واز اين هاگذشتهكارهاي نا صواب ديگر بسيار از آنان سر ميزد ولي كسي را ياراي د
يكي از كمترين خدام مابد گوئي كند مقصودش توهين ماست .

معذالك در سر وخفااحباءمطلع وبيدار چون گوشي مييافتند حرفي ميزدند .ولي بع
محمود زرقاني كه بدامادها ومنتسبينعبدالبهاء اعتمادي چندان نداشت وبمن نصيح

وقتي مقداري نقدينهتسليم من كرد تا تقديم عبدالبهاء كنم ضمناًبمن تذكر داد كه اي
مبارك نباشد زيرا اينها بمحض اينكه دانستند كسي وجهي پيشكش كرده صد طور
آورند))
واين ميرزا محمود از اهل زرقان شيرز واز فحول مبلغين بود ودر سفر اروپا وآمريك
وآمريكا باسم ((بدايع الاثار في اسفار مولي الاخيار الي ممالك الغرب بالعزهوالاقتدا
بعناد وستم سلوك ميكردند چه از روزگار قديم كه ميرزا محمود در هند مقيم شدمي
ضديترا گذاشتتا آنجا كه بتحريك او اشياء واثاثيه ميرزا محمود را از مسافر خانه
زردشتي يزدي بود با اودر افتاد وچون ميرزا محمود زن نگرفته بود واز مواضع تهم
دارند بالاخره محمود بحيفا آمد ودرآنجا زني خواست وحجره بگل آراست ويكي از
ولي زن در هند بمرد ، دگر باره پس از مدتي بحيفاآمد وتجديد مطلع نمود دختري ا
فرستادند قبل از ماه محرم بهقزوينرسيد ودر آنجا نوه سمندر قزوينيرا خواستگاري
وتحققاين امر بنظر مشكل مينمود ولي دختر بدين اميد كه روزي با ميرزا محمود ب
داد ميرزا محمود يكي دوروز قبل ازعاشورا در قزوين بساط نشاط وعروسي بگستر
زن ومادر زن بطهران آمد در طهران مريضشد وچون آثار بهبودي در خود يافت برش
خداي عز وجل گريبانش را گرفته بوادي خاموشانش كشانيد .

****

اگر بخواهم مشروحومفصل مشاهدات خودرا در عكا وحيفا بنويسم شايد بتاليف د
وامهات مطالب را بميان كشيدم ونيز چشم ازمعلومات ومشاهدات شخصي خود بر
حال بعضي از نفوس شدم اين جمله از بزرگان واكابر اين طائفهاند كه شايدبعد از ا

احبابوعرايض آنان بحضور عبدالبهاء

گذشته از اطلاعاتعمومي كه از طريق معاشرت احبا ومسافرت در شهرها وديدنبزرگ
مهمي يك سلسله اطلاعات ديگري حاصلكردم وآن وقوف واطلاع بر عرايض احبا و
بنده وعبدالبهاء كسي را بر آن وقوفي نيست والبته ازشرح وبيان اين قسمت صرف
من مكتوم نميداشت افشا نمينمايم تا گذشته از اين كه نفس عمل محمودوممدوح ا
مرداناز مردمي واهليت دور نباشم .

ولي براي اينكهبدانند اين سخن از در لاف وگزاف نيست بذكر يكي از آن كه بعدها ا
عبدالبهاءبميرزا عبدالحسين آواره نوشتهوبعضي مسائل را در حجاب ابهام واجمال

طهرانحضرت آواره عليه بهاءالله الابهي محرمانه محرمانه محرمانه ع ع

اي ثابتنابت سبب تزلزل امرالله در طهران خواهد گشت وثابتين مايوس ومحزون ه
بعضي از متزلزلين حقي طهران مژدهبمتزلزلين سري در ارض مقصود (حيفا وعكا)
گرفت ، در آنجا ناقضان كه آشكارند بسيار از اينخبر شادماني مينمايند اين كدورت
اين دائره توسع خواهد يافت زيرا كه مفسدين سري در نهايت كوششندوامرالله در
خواهند افتاد اني اعلم مالا تعلمون وموسس اين فساد در اصل چند نسوان ،بعدبعض
دارند وازعبدالبهاء اغمرار دارند كه چرا عبدالبهاء مقاصد آنها را مجري نداشت در نه

باريابن قضيه خطر است خطر هولناك است وچاره اين الفت ويگانگي م
وهمدل وهم افكار گرديد وشمادر اكثر مجالس سوره غصن را بجهت احبا بخوانيد
علي الخصوص نسا را دفع نمائيد والا در نهايتخطري عظيم وهمچو بفكر شريفنرسد
قسم ادني كلمه اي مسبت بنفس ننوشته اند ولي اين علم وفراستعبدالبهاءاست بار
بحال نموده حتي مصارف سفر آمريك را في الحقيقه او تحمل كرده وتا بحال فلسو
ثلثش خودباقراف تقديم نموده زيرا هشتاد هزار تومان چندي پيش املاك تقديم كر
تومان آنرا بپسر خودباقراف بخشيدم ماند چهل هزار تومان جميع دين او مابين هز
مسئله اين است كه محرمانه بشما مرقومميگردد گوش ببعضي حرفها ندهيد محرما

عبدالبهاءعباس

****

وبالجمله قسمت عمدهعرايضي كه از اطراف ميرسيد با بيان اختلاف بين دو دسته
بمجاري امور واوضاع ملك ملت بودوتمام اينها را عبدالبهاءجواب ميداد يعني بنصي
مضره اظهار كراهت ميكرد ودر سائر شئوندستور العمل ميداد وهر آ" لوح كه تعلق
روش با ارباب حل وعقد را بيان ميكرد بقيد كلمه محرمانه مقيدبود وآن قبيل الواح
چاپ ومنتشر ميشد وبهانه تبليغ ووسيله دعوت ميگشت .

سفرعبدالبهاءباطراف فلسطین

در خدمت عبدالبهاءمکرربعکا وبهجي رفتم واوقات خوشي گذراندم وهم اطوار مخ

همانا مردي بود باسعه اخلاق وحسن اراده وگشاسش صدر ودر کایات امور صاحب
وخود را نسبت به هر کس مشفقمینمودولي عصبي مزاج بود وگاهي او را تغییر اح
واز این جهت سعایت در او تاثیر داشت وساعیکامیاب میگشت .

چون صداقت وصمیمیتمرا در خدمت دید فراوان محبت میکرد وبسیار رافت مبذو
کروسه براي گردش با او بباغ رضوان بیرونشدیم .کروسه مرکبي است بمانند دلیجا
نفر وبا دو اسب وگاهي چهار رانده میشود . در ضمن صحبتگفت ((من در ایام جما
من تا چه درجه است که تورا همیشه پهلوي خود جاي میدهم وهر جا میرومبا خود
بود کهگفت ،خوب بخاطر دارم که وقتیدر حیفا بمختصر نقاهتیدچار شدم ویکروز ا
کرد آنگاه فرمود ((ایصبحي ببین من چه قدر مهربانم چون دانستم که ترا عارضه ر
خواهي شد وکسي تفقدي ازتو نخواهد کردآنوقت بیاد من خواهي افتاد وخواهي گ

واما من در مقابلبیش از پیش بر استي ودرستي در کار ورعایت میل وخاطر او افز
خشنودي کرد از آنجمله درلوحي خطاب به ابوي این بنده کرده میگوید ((اي بنده بو
گشت ومستفیض از خوي او گردید در این انجمنحاضر گشت وبصوت حسن ترتیل
ونیاز آورد شکر کن خدا را که چنین پسر روح پروري بتو داد .))وهمدر لوحي دیگر
الرحیم))ونیز در جاي دیگر گوید ((جناب صبحي در حضور است وشب وروز مشغو
صبحي هر صباح صبوحي زند وبخدمتپردازد ودر حق آن خاندان عون وعنایت طلب

باري از موضوع بدورافتادیم مقصود بیان مجملي از اطوار زندگاني عبدالبهاء بود .
ومشغول اوراد واذکارمیشد وبیشتر ذکر((بالله المستغاث))را تکرار میکرد وآنرا ورد
وکمي شیر میخورد آنگاه بکار مشغول میگشت وهمیشهدر ایام زمستان وتابستان ب
سواره گذشته از سفرهائي که بعکا میرفت وبعضي از ملتزمین خدمت رابهمراه میب
دوستیمیکرد وآنان نیز بي اندازه بوي علاقه نشان میدادند وخیلي رعایت حال آنان
ودر باطن نظر خوشیبمسلمین ندارند گاهي که یکي از آنان در مجالس عمومي باتفا
او در میساخت ودر وقتخواندن منجات به این بنده میفرمود ((بزبان خودمان بخوا
کند که با معتقداتش وفق ندهد چنانکهوقتي یکي از مسلمین حاضر بود عبدالبهاء ا
عربي از بهاءالله در دست است که در آخر آن ذکري از ختمیمرتبت وصلواتي بر آن -
ودر تمام این مسافرتها من همراه بودم طبریه شهري است در کنار در یاچهآبهاي گرد
درآنجا معمول میدارند ایامي که ما در آنجا بودیم عید استر مردخاي بود در شب ع
العاده براسب نشانده وهامان وزیر اخشورش را (خشایار شاه پادشاه ایران)که دش
سر هر کوئي بزبان عبریهیاهوئي انداخته چیزي میگفتند (که مفهوم نمیشد)

قبر عبدالله بن عباس وفاطمه

بنت حسن در طبریاست عبدالبهاء میگفت ((قبر این دو نفر را چندسال قبل من تعم
شهر است وآنرا عبدالبهاءکشف کرد !!

روزي گفت ((من قبر ابو هريره را پيدا كردم در خانه فلان پيرزن يهودي است ومقب
(ابو هريره را)آزار مرسان وچندان گندم در حلق او مريز گفت غم مخوريدشيخ حو
ديهيپيداشد عبدالبهاءگفت اين قريه مجدل است وموطن مريم مجدليه همين جاس
ده ميرفت عبدالبهاء گفت((صبحي آن زن را ببين همچنين زني بوده است))چون ب
امر به رقصيدن كرد كودكان بي چون وچرا برقصآمدند بهر يك دو غروش عطا كرد
مسيح علي نبينا وعليهماالسلام را در آنجا تعميد داد رفتيم وچندروزي در عدسيه ك
انجازرتشديان يزدي هستند كه بامر عبدالبهاء به آنجا رفته اند ودر زي اعراب در آم
ويهود نزاع در گرفتهاست عبدالبهاء كه چندي در آنجا قصد اقامت داشت عزم رحيل
ومدن ميگذشتيم عبدالبهاء از اطاقخصوصي خود باطاق ما ميامد وبياني تاريخي
نگاه ميكرديم بنزد ما آمده گفت ((اين جا با بياناست قشون اسلام بسيار زحمت كش
مختصر شرحي گفت ((اين اراضي را عمر وعاص با 25هزار سپاهي فتحكرد)).

يك نظر اجمالي باسلام

در طبريا شبي به خانه مفتي سابق بعنوان جشن مولد نبي ص خواندهشده ايم چو
يافتيممعلوم شد گذشته از جشن مولد نبي سور عروسي هم بر پاست .

مجلس بقصيده اي در مدح حضرت خاتم الانبيا عليه واله افضلالتحيه والثنا وپس
خصائص ذاتي بود تالي را فرمود آياتي كه در فضيلت عيسي بن مريم داورد شدها
خوشي كه درحقيقت رونق مسلماني را ميفرمود بود اكابر نصاري با دقت گوش ميد
با سعادت آنحضرت كرد همين كهاز دهان در آورد كه در ليله سيزده ربيع الاول ومي
جمعيت ايجاد ويكدفعه همگان برخاسته باآهنگ مخصوصي درود وسلام بر پيغمبر
وهر چند نصاري درود نفرستادند ولي رعايت ادب را همه بر پايخواستند من در اين
نيز چون يكي از مسلمين معتقد ومخلصين رسول اكرم در حال وقار ايستادهوهمچ

مشاهده اين قبيل مجالس وكسب بعضي معلومات واطلاعات بماميفهماند كه اسلا
داشته باشد اين بود كه متوجه اين نكته شدم تا مگر ببينم كه محققين دنيا باسلام
شناخته اند .

ما در بهائيت در پيش خود تصور ميكرديم كه چون خدا عالم وآدمرا آفريد در هر د
ظهور كرد آنگاه نوبت بموسي رسيد وچون اورا دوره سپري گرديد عيسي بميان آم
هزار سال اين ظهوراعظم از پس همه آشكار گشت !

وجز اين اشخاص كه در دنيا ادعا كردند وچون راستگو بودند ازپيش بردند مدعي
بل در عدادهيچ بودند وبا زحمت ميتوان يك نمونه از آنها بدست آورد كه آنهممسيل
از آبتكان نخورد)وحادثه اي در عالم تشريع رخ نداد !!چون هر دوره اي را مقتضيات
شرايع گذشتههيچيك قابل اجرانيست اين ظهور ظاهر شد وموافق عصر تمدن وترق
خرافات وموهومات در آن وجود ندارد!!

اما بعد از آنكه با بعضي از بزرگان مصر آشنا شدم وكتب اهلتحقق را خواندم وعقائ
دريافتم وفي الجمله بوئي از معارف اسلام بمشامم رسيد ، دانستم كه ماچون تنها

رفقايمتماماً از بيخبري است ، مسلمين بالاخص جماعت شيعه تنها مردمي هستند ک
آسمانيست که در آن جميعخلق را بتعقل وتفکر ووتفقه دعوت ودلالت ميکند وراه س

امروزه مسلمين در بعضي از ممالك خارجه موسسات مذهبي دارندونفوس مهمه از

عموم مسلمانان خصوصاً علما ايران ومصر در مقالات ورسائل خودبا ثبوت پيوسته
هرگز نسخ بدو راه نخواهد يافت .چه بنيانش بر توحيدواخلاقست واساسش معرف
خواهيم کرد واقوال وآراءافاضل وحکماي امت مرحومه وهم نظر ديگران را نقل خ

****

وضع داخلي بهائيان

بازگشت بمطلب :هر چه باحباب نزديکتر شدم ديدم بهتر آنست کهدوري کنم وآميز
اللهيحدث بعد ذالك امرا !ودر حقيقت اقامت در عکا وحيفا براي اهل بها بسي دشوا
کلمه قابل تاويل کنندآنگاه بخيال خود تفسيري بر آن بندند ،سپس در نهاني بدست
را مشوش گردانند .
از جهت ديگر آزادي در آنجا از عموم بهائيان مسلوب بود ، نه کسي ميتوانست آنچه
انسانيتمصلحت حال وکار در مانده را بدو بفهماند واورا در امر خود آگاه وبيدار کند
ميماند که گاهي برايسلوك خاطر درد دل خود را بکه باز گويد ويا مصيبت رسيده ا
در مواقع لازمه خدمتي بنفسي کرد يکمثل عرض ميکنم تا از آن مجمل حديث مفص

يك نفر جوان عامي در بندر عباس گرفتار اهل بهاء شد ودر اثرتبليغ بهائي گشت و
بر زبان مياورد ، از اين جهت کسانش از او کناره کردند او هم ببهانه ي اينکهنمي تو
اظهارکرد که من چون تازه بهائي شده ام اگر بزودي مراجعت به بندر کنم مرا مردم
بمانم وبخدمتي سر افرازشوم ، اين بنده بپايمردي يکي دو نفر ديگر از آن بيچاره د
رشد که بپرستاري و خدمت حاجيميرزاحيدرعلي اصفهاني يکي ازمخلصين وقدماي
بنزد بنده آمده وخود را محجوب نموده گفت من خواندنونوشتن نميدانم اگر بجهد
شماخواهم بود بنده را کثرت شوق ورغبت او محرك شده هر روز بعد از ظهر در عي
بجائي رسيد کهميتوانست مختصري بنويسد وبزحمت چيزي بخواند وخلاصه القول
اطلاعي از اين نداشتم چند روزي هم بعد از آنقضيه بکار درس ومشق او ميپرداخت
مقوله ((گفت عريضه اي بمن نوشته ودر آن اظهار داشته که صبحيافندي بمن گفت
بهت فرو رفتم وگفتم خداشاهد است که در ياد ندارم که چنين چيزي باين مرد گفت
براي تمرينوتعليم او بزبان آورده ام اين کلام هم در آن بوده ، معذالك گناه از من اس
اشتد ساعده رماني))!

اين يك نمونه از تربيت آن محيط در مدت قليلي بود فلذا ازمشاهده اين قبيل قضا
بفراست دريافت که مرا در دل انديشه اي است روزي مرا خواست وگفت ((دوش ا
ميکني اگر امري حادث شده بهتر آنست بمن بگوئي واگر کدورتي از کسيدر دل داري
ندارد))
من لختي از مشاهدات خود راجع بدنائت بعضي از احبا وطائفين بيان کردم عبدالبه

باید کردباید بسکوت ورافت گذراند والاکسي در میدان نمیماند دگر باره عرض کرد
ندهید واز خود برانید گفت((نمیشود از این گذشته من بحرف اینها گوش میدهم و
تصدیق کرده ام حتي در ایام جمال مبارکهمچنین بود واز بیانات مبارك است((نسم
که من گفتم چگونه استکه بعضي بحضور میایند ومفتري میشوند وبدروغ نسبتي
اتفاق افتاد آیا واقعاً سرکار آقا شخص متهم رامقصر میدانید وحقیقتاً آنچه مدعیا
کردید ؟ گفت :چاره جز این نبود در همه ادوار چنین بوده درایام رسول اکرم پیرمر
بخانه من امتناع دارد پیغمبرفرمود تا دختر را حاضر کردند سپس اورا خطاب کرده
را گفت شاهد داریگفت دارم ، پیغمبر امر باحظار آنان کرد شاهدان آمدند وشهادت
او رو دختر فریاد بر آوردیا رسول الله من هرگز زن این مرد نشدم وبه خانه او نمیر
دخترك ناچار گفت میروم ولي میخواهم بدانمکه در حقیقت من این مرد را بشوهر
در نفس الامر این مرد را قبول نکردي گفت پس چرا حکم کردي که بااو بروم ؟گفت
ودر آنحال بر حال پر ملال اونیز افسوسي خوردم زیرا ((روح را صحبت ناجنسعذا
ولیبالنتیجه خوشدل نشد که من تا این اندازه گرفتار اینگونه افکار ودقیق در این ق
وآن مصاحبت باابن اصدق بود .

ابن اصدق ولوح لاهه

یکي از تلامیذ سید رشتي ،ملا صادق مقدس خراساني بود که بعدهاباب گروید وا
فاضلکرماني ،مرحوم حاجي محمد کریم خان شد وبقول بعضي از مورخین بابیه از
گروید وملقب بحضرت اسم اللهالاصدق !گروید واو را فرزندي بود موسوم بمیرزا ع
چه مردي خوش صحبت وبردبار ومؤدب ولي مبانیعلمي ندیده وتحصیلي نکرده و
مورد سوءظن عبدلبهاء واقع شد ونزدیك بود که از جمع احباب بدر رودولي حسن
صفائي نداشتند چنانکه از پیش اشاره کردیم. در بین جمعیت بهائیان بعضي نسبت
معاندین اوراحمل بر اغراض شخصیه میکردند،از آنجمله بود میرزاخان احمد یزدان
بعضي از اعضاءمجمع صلح لاهاي مکاتبه داشتند و براي تیمن و تبرك ابن اصدق را
بحیفا باز شد این تفصیل را از طرف خودبعبدالبهاء عرضه داشت وآن مجمع را فوق
لاهه از تعالیم بهاء الله سخن در اندازند البتهتاثیر مهمي خواهد داشت وفتح نمایا
ونحل دنیا میباشند امر بهائي را بجان ودل بپذیرند !وعریضهرا چنان نوشته بود که
را خواست ولي اداره تلگراف کلمه یزداني را یزدي مخابره کردوچون خبر بطهران ر
محمد یزدیست جعفر یزدیست ؟ خلاصه گفتگو بسیار شد وهر چه یزدي بهائي در
اطلاق مطلقبفرد اکمل راجع است یکي از مبلغین یزدي را روانه کردند عجب در این
زبان نراند که این تقاضارا من کرده ام ومقصودم یزداني بوده در هر حال عبدالبهاء
خبردار شد متغیر گشت ودگر بارهتلگراف کرد که یزداني نه یزدي را بفرستید ومج
نقد نداشت بیست لیره از من خواست تا باوبدهم وبعد بحواله کرد من بپردازند .

ابن اصدق در عرایض خود راجع بفضائل وکمالات یزداني مبالغه رااز حد گذرانده ب
این بود که چون یزداني بحضور عبدالبهاء رسید ،عبدالبهاء پرسید شما انگلیسیوفرا
دارم گفتعجبا ابن اصدق بما گفت شما انگلیسي خیلي خوب میدانید ؟

****

قبل از ورود يزداني ،عبدالبهاء لوحي مفصل براي مجلس صلح لاههصادر كرد كه نز
كردهحاضر وآماده داشتند تا در موقع بتوسط ابن اصدق ورفيقش بلاهه ارسال شو
قبيل وحدت عالم انساني!اتحاد اديان !اذاله تعصب وطني وملي وامثاله وهم در آن
وجمعيتي قبول كردند وآن جمع الان با يكديگردر نهايت محبت وسلامتند !!

اگر چه عبدالبهاء از اينكه يزداني بغير آنچه هست معرفي شدهبود آشفته گشت ولي
واگركاري نميكنند اقلاً اين لوح را بمجلس صلح لاهه برسانند تا هر چه زودتر نتيجه

مامورين چون بهلند ولاهه رسيدند بخلاف انتظار در آنجا نه مجلسصلحي مرتب دي
پيدا كرده آن لوح را بدو سپردند وخود روزگاري سرگردان وحيران در آن ديار بسرب
جوابشاننوشت آن مقدار پول كه تسليم شما براي خرج سفر شد آسان بدست نيامد
صلاح نيست مراجعت كنيد))لذا حضرات بقول معروف با دست ازپا درازتر بحيفا با
نداشتيم واورا آزار ميرسانديم عبدالبهاءقبل از رسيدنش بحيفا مرا خواسته گفت ا
بحيفا رسيد بنده بدستور عبدالبهاء كمال دوستي رادر باره وي بجا آوردم وكاملاً به
((ترا گفتم كه با ابن اصدق محبت كن ، نگفتم كه با او دوست باشمحبت كردن غير
نداردواين مسافرت خرمن آبروي او را بيكبارگي بر باد داده .

ونتيجه سوء ديگري كه از اين مسافرت عايد ابن اصدق شد سلباعتماد يزداني از او
كودكان تازه فهم هم سزاوار نمينمود ..

خلاصه يزداني چون اوضاع حيفا را ديد ودانست كه عبدالبهاء بصرفميل واراده او
.سختدلتنگ گرديد وآزرده خاطر شده بعضي از احباب سخني ميگفت كه بيرون از
مرخص ميشوند مقداري از خاكعكا را بعنوان تربت در كيسه كوچك ريختن وبآنها د
موي عبدالبهاء را در كاغذ پيچيدن وبه آنانسپردن چه معني دارد ؟ عجبا ! ماخود ع
عين آنرا خود مجري ميداريم با اين فرق كه در اسلام اينحركات از مردم عامي وباد
اوهامند .بلاشك اگر در ايام پيغمبر واهل بيت چنين ميكردند منهيميشدند ولي اينج
ترويج ميشود .

باري سخنان اوبسيار بود كه در اينجا بدين مختصراً اكتفا شدوهم در ايام اقامت خ
نه از آنجهت كه ميل خاطري بدو دارم بل از آن سبب كه ميخواهم جمال ومقالوحر
مندريافت داري كاري بس نيكو كرده باشي من اين جمله را بعبدالبهاء گفتم گفت ((
اين جماعت ملاقاتكند))قضا را همان روز در موقع پسين يزداني ومعدودي از احبا
بدين نكته رسانيد كه استنشاق بوهايخوش انسان را از استشمام روايح طيبه معط
ميگوئي))واز اين راه مقصود خود را بابهام تفهيمكرد او را از ديدار محمد علي افند

خروج از حيفا

دو ماه قبل از آنكه عبدالبهاء از اين جهان فاني بدر رود روزيببازار براي خريد بعضي
احظار كرده !اگر چه احضار افندي مرا هر روز آنهم چند باريك براي منامر امر عادي
برخاستمو سراسيمه به سراي عبدالبهاء و يكسر به خانة مخصوص وي درون شدم ،
اهميت امر تبليغ به ميان آورده گفتميخواهم تو را بر اين امر مهم بگمارم و براي انت

من نظر به انس و الفتي كه با عبد البهاء و محيط كرمل و حيفا وفضاي بهجي و عك
ازضبط نفس عاجز گشتم و اما رات حزن بر چهره ام پديد گرديد عبد البهاء اين مع
و اطمينان منباشد او را مأمور به تبليغ ميكنم و چون بي اندازه به تو وثوق دارم ب

اين همة عنايات در من تاثيري نكرد و همچنان بر افسردگي خودباقي بودم ، لذاء ع
تبليغي ميكني وچون شير منصور ومظفر برميگردي ولي اگر خيلي متاثري ورغبتي
اراده فرموديدمخالفت امر نميكنم وهر چه بادا باد ميروم روز ديگر عبدالبهاءبمنزل
كه مرا خجل نمود !پس سيبياز جيب خود بدر آورد وبا دست خويش آنرا پوست ك
خانوادگي راجع بميرزا موساي كليم برادر بهاوفرزندانش پرداخت وگفت اي صبحي
اگر جناب گليم قيام بتبليغ كرده بود اوضاع خاندانش ازاين بهتر ميشد كه هست ،
خدمت وماموريت را بپايان رساني .

دو روز بعداز آن روز عبدالبهاء مرا براي زيارت وداعي بعكاوروضه بهاء برود ودر ع
خود بامريكا وتاثير آن سخنها گفت وچون از بهجي برگشتيم بترتيبي كهقبلاً گفتم ب
وازداخله حرم يك كيسه كوچك از خاك باغچه بهجي باسم تربت وچند شمع ويكي
هم مقداري كتب واوراق وسايراثاثيه خود را كه حملش خالي از اشكال نبود بروحي
وهنوز آن امانت در نزد ايشانست آخرين چائي را بنابامر عبدالبهاء با هم خورديم
از ماموريت امريكا فراغت جسته بحيفا آمده بود اونيز بهمراهي اين بنده مامور باي
عمامه بر سر نهيد وبقول عايشه ((الحمداللهالذي زين الرجال باللحي))ريشرا هم دي
كشتي بلند شد ومسافرين را اخبار كردعبدالبهاء شما را صدا ميزند گفت واز جاي بر
بهايهاي گريستن آغاز كردم اهل حرم وخدام بيت كهپيرامون من وعبدالبهاء جمع بو
گفت صبحي گريه مكن انشاءالله باز يكديگر را ملاقات خواهيم كرد!.

اما شيخ اسدالله كه بهائيانفاضل لقبش دادهاند وقبلاً بيانحالي از او كرديم واز رش
عبدالبهاء اورا بامريكا گسيل دارد يكي دو ماه در حيفا متوقف وتحتآزمايش بود !با
كندند وجبهفراخ ببرش كردند وبا اين هيئت وصورت روانه اش ساختند چه عبدالبه
نفوس ميكند فاضلچون بامريكا رسيد رندان بهائي دورش را گرفتند تا بدستور آنان
رسم عريضه نگاران بهائيست از خدماتبرجسته او ونفوذ امر بهائي در آن اقاليم واس
تامبلغين تشويق ومبتديان برامر ثابتگردند!.

****

شبي مكتوبي از امريكا از ناحيه فاضل ورفقايش رسيد ودر طي آنورق روزنامه اي
را درج كرده بود .روزنامه را عبد البهاءبيكي از انگليسي-دانان داد تا براي حاضرينتر
رابه واجبي ميشناختند در حظور بودند .

در آن ورق پاره روزنامه بعد از بيان معلومات عالية او نوشتهبود كه اين شخص در
زير چشم بيكديگر نگاهي كرده بايما و اشاره به يكديگر رساندند كهفضيلت فاضل ه
شودكه نتيجة بفضاحت انجامد با تغيير بمترجم گفت بس كن . و ديگر هيچ سخن

بعد ها محققين در صدد تحقيق بر آمده قضية را كشف كردند ومعلوم شد كه از فاض

درمدرسه که منصوب به مادر ناصر الدین شاه میباشد ، رندان از موقع استفاده کرد